

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً
أَخْوَى (۵) سَتُقِرُّكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷) وَتُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكَرْ إِنَّ
نَفَعَتِ الذُّكْرَى (۹) سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَتَجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۱) الَّذِي يُصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا
وَلَا يَخْيَى (۱۳)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبه» آن «الاعلی» است، صدر آن در مکه نازل شد و ذیل آن در مدینه، زیرا در ذیل سخن از زکات دادن و نماز عید فطر یا اصل نماز را بجا آوردن و مانند آن است. در مکه لازم بود مسئله توحید و وحی و نبوت و مانند آن به خوبی تبیین بشود، در این بخش‌های پایانی قرآن کریم قسمت مهم مطالب آن همین معارف قرآن درباره توحید، وحی، نبوت و مانند آن است. در آغاز این فرمود نام مبارک «الله» را تسبیح کن! یعنی سُبَّوح بدان، منزّه بدان هم از عیب هم از نقص. ما یک عیب داریم و یک نقص، اینها کاملاً از هم جدا هستند. عیب آن است که خود شیء پوسیده و فرسوده باشد فرش سه در چهار که پوسیده است سوخته است این معیب است، فرش سه در چهار سالم که تازه از کارخانه درآمد این معیب نیست عیب ندارد ولی برای اتاقی که مساحت آن

بیست متر است ناقص است، هیچ عیبی ندارد این فرش همه اتاق را پر نمی‌کند این ناقص است، نقص چیزی است عیب چیزی است. ذات اقدس الهی سبوح از نقص است و قدوس از عیب این را تسبیح کن، این یک مطلب.

تسبیح هم در اثر اهمیتی که دارد هم به صورت فعل ماضی هم به صورت فعل مضارع هم به صورت امر هم به صورت مصدر در قرآن کریم آمده است هم ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ﴾^۱ آمده هم ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ﴾^۲ آمده، هم ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ که امر است آمده، هم ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى﴾^۳ که مصدر است آمده. او «بالقول المطلق سبوح عن العیب و سبوح عن النقص» است؛ منتها در بعضی از موارد این تسبیح به ذات اقدس الهی اسناد دارد ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ گاهی به اسم ذات اقدس الهی اسناد پیدا کرد مثل این سوره و این آیه. اسم «رب» را تسبیح بکن، منظور از اسم، خود این لفظ نیست؛ البته الفاظ باید منزله از بار منفی باشد. اینکه می‌گویند اسمای خدا توقیفی است یک معنای خاصی دارد البته و اینکه می‌گویند فلان پیامبر یا فلان ولی (علیهما السلام) مظهر اسم خدا هستند ما در مرحله سوم یا چهارم قرار داریم. ما این الفاظی که در «جوشن کبیر» و مانند آن قرائت می‌کنیم اینها اسمای آن مفاهیمی هستند که در ذهن ماست آن مفاهیم اسمای حقایقی‌اند که در خارج هستند آن حقایق اسماء کمالات ذات اقدس الهی‌اند که مربوط به ذات یا فعل اوست. ما در «اسم الاسم الاسم» بحث می‌کنیم و لفظ می‌کنیم تلفظ می‌کنیم، آن که اسم او اعلی است این لفظ نیست. اینکه می‌گویند فلان پیامبر اسم اعظم می‌داند، معنایش این نیست که فلان لفظ را گفته مرده را زنده کرده با لفظ یا مفهوم ذهنی لفظ مرده زنده نمی‌شود، با آن حقیقی که اسم خداست سیمه خداست علامت الهی است و این الفاظ و مفاهیم حاکی از آن سیمه و علامت هستند آن اثر دارد آن وجود مبارک امام است که مظهر اسم ذات اقدس الهی است اما

۱. سوره حشر، آیه ۱؛ سوره صف، آیه ۱.

۲. سوره جمعه، آیه ۱؛ سوره تغابن، آیه ۱.

۳. سوره اسراء، آیه ۱.

این الفاظ را در مقام ادب باید کاملاً رعایت بکنیم. لفظی که بار منفی دارد مفید نقص است یا عیب او را همراهی می‌کند این الفاظ را نباید درباره ذات اقدس الهی به کار ببریم.

این آیه برخلاف آیات دیگر می‌فرماید که اسم خدا را تنزیه بکند هم در مقام لفظ، الفاظی که بر ذات اقدس الهی اطلاق می‌شود؛ نظیر آنچه در دعای نورانی «جوشن کبیر» است الفاظی که بر خدا اطلاق می‌شود نه باید بار عیبی داشته باشد نه بار نقصی داشته باشد، باید منزّه کرد این الفاظ را از جنبه عیب و نقص تا ما مجاز باشیم بر خدای سبحان اطلاق بکنیم چرا باید اسم خدا را تطهیر کنیم تنزیه کنیم پاک کنیم؟ برای اینکه مسمّی اعلی است این ﴿الْأَعْلَى﴾ دلیل مسئله است ﴿سُبْحِ اسْمَ رَبِّ﴾ را، چرا؟ رب، اعلی است وقتی شما می‌خواهید نام اعلی را ببرید باید «اعلی الاسماء» را اطلاق بکنید. اگر - خدای ناکرده - این الفاظ یا این مفاهیم مشکل عیبی یا مشکل نقصی داشته باشند شایسته مسمّایی که آن مسمّی ﴿الْأَعْلَى﴾ است نیستند. این ﴿الْأَعْلَى﴾ صفت «رب» است. ﴿سُبْحِ اسْمَ رَبِّكَ﴾ که این «رب» ﴿الْأَعْلَى﴾ است این ﴿الْأَعْلَى﴾ هم وصف «رب» است هم دلیل مسئله، چرا تسبیح بکنیم؟ برای اینکه او اعلی است.

مطلب بعدی آن است که ائمه (علیهم السلام) شاگردان متفاوتی داشتند. یک بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد که مرحوم کلینی این را در جلد هشت کافی گرچه همه کافی نور است و جلد اول آن که معارف است براهین قطعی دارد و در جلد هشتم آن قصه‌های کوتاه، روایت‌های کوتاه است؛ خیلی شیرین است آن جلد هشت کافی. در جلد هشت کافی وجود مبارک پیغمبر به یک سلسله اموری موصوف شده است که در روایات آنها را کاملاً برای ما تبیین کرده‌اند. ائمه (علیهم السلام) شاگردان گوناگونی داشتند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به

آن شامی فرمود: «الْثَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»^۱ همان طوری که معادن یکسان نیستند بعضی ها گران تر هستند بعضی ارزان تر، گرچه نمی شود انسان ها را به طلا و نقره تشبیه کرد، ولی فرمود بعضی از معدن ها مثل ذهب اند بعضی از معدن ها مثل فضه اند «الْثَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ». شاگردان ائمه (علیهم السلام) هم همین طور بودند مثل هشام بن سالم با هشام بن حکم، اینها خیلی فرق می کنند. بعضی از شاگردان که حضور ائمه (علیهم السلام) می رسیدند اسمای الهی را یا آیات الهی را یا کلمات نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را سؤال می کردند حضرت تفسیر می کردند تبیین می کردند. گاهی وقتی شاگردان خصوصی به حضور حضرت می آمدند خود حضرت سؤال طرح می کرد.

حضرت از یکی از شاگردانش سؤال کرد که «الله اکبر» یعنی چه؟ اگر معنای «الله اکبر» معلوم شود ﴿رَبُّكَ الْأَعْلَى﴾ معلوم می شود. هر دو روایت را مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) هم نقل کرده است.^۲ حضرت فرمود: «الله اکبر» یعنی چه؟ عرض کرد «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» خدا از هر چیزی بزرگ تر است. حضرت فرمود: «فَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ»؛ آیا چیزی هست که خدا از او بزرگ تر باشد؟ شما خیلی در جهان موجودات ثابت کردی خدا را هم در ردیف آنها قرار دادی گفتی آنها هم موجودند خدا هم موجود است منتها خدا از آنها بزرگ تر است «فَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ». عرض کرد پس چه بگویم؟ فرمود بگو «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^۳ خدا بزرگ تر از آن است که به وصف بیاید برای اینکه نامتناهی است شما نامتناهی را چگونه می توانید وصف بکنید؟ آن وصف نامتناهی واصف و وصف و همه اینها را فرو می برد؛ الآن زید اینجا ایستاده، بخواهد خدا را وصف بکند وصف الهی زید را فرو می برد و می شوید و کنار می گذارد، وصفش را می شوید و کنار می گذارد زیدی نمی ماند؛ نه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۷۷.

۲. التوحید (للسدوق)، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱۷.

اینکه وصف خدا چیزی است جدا موجودات عالم جدا؛ او می‌شود متناهی. اگر نامتناهی است زیدی نمی‌گذارد و اصف و وصفش را که دارد دهن باز کرده می‌گوید «الله اکبر» اینها همه را می‌شوید و کنار می‌گذارد فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ این را که به همه شاگردان نگفت خودش هم در بعضی از موارد شاگردان عادی که می‌آمدند سؤال می‌کردند عرض می‌کردند که «الله اکبر» یعنی چه؟ می‌فرمودند: «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» خدا از هر چیزی بزرگ‌تر است؛ اما یک هشام بن سالم می‌خواهد که سالیان متمادی خدمت حضرت باشد این اسرار را بداند. این کجا و آن کجا این شاگرد کجا و آن شاگرد کجا!

اگر می‌بینید درباره بعضی‌ها دارد: «سَلَمَانُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۱ چون این «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» درباره عده زیادی هم آمده تنها مخصوص سلمان نیست بعضی از محدثین قم هم حضرت فرمود: «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۲ درباره بعضی از زن‌ها که محدثه و عالمه بودند فرمود: «هی منّا اهل البیت»؛^۳ این «هی منّا اهل البیت» یک مدالی است که به هر کس نمی‌دهند نه اینکه - خدای ناکرده - از آن طرف بُخل باشد. این توحید مرحوم صدوق چقدر شیرین است! هشام بن سالم می‌گوید من خدمت حضرت شرفیاب شدم حضرت ابتدائاً از من سؤال کرد: «أَتُنَعِّتُ اللَّهَ تَعَالَى؟» خدا را وصف می‌کنی؟ عرض کردند بله. فرمود «هَاتِ»؛ بگو ببینم خدا را چگونه وصف می‌کنی؟ گفتم: ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ حضرت فرمود: «هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ» فلان شخص هم علیم است، فلان شخص هم عظیم است فلان موجود هم علیم است، این که وصف خدا نشد. عرض کرد «فَكَيْفَ تَنْعِيْتُهُ؟» پس چگونه خدا را وصف کنم؟ فرمود: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ»؛ او علم است نه علیم، او علم نامتناهی است؛ چه بگوئی علم، چه بگوئی «الله»، یکی است «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ» بعد هشام

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴.

۲. الإختصاص، النص، ص ۶۸.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۹۰۵.

می‌گوید: «فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ»^۱. من از محضر حضرت بیرون آمدم عالم‌ترین شاگردان حضرت در معارف توحیدی بودم. شاگردان حضرت یکسان نبودند مطالب حضرت یکسان نبودند دستورات حضرت یکسان نبودند، چه اینکه آیات قرآن کریم هم یکسان نیست.

وقتی این تفسیرهای عادی را نگاه می‌کنیم می‌بینیم «اعلی من کل شیء» است، وقتی روایات را بر اساس تحلیل امام صادق (علیه السلام) نگاه می‌کنیم می‌بینیم این «اعلی» که همان معنای «اکبر» را می‌تواند بفهماند «الاعلی من أن یکون له وصف» او بالاتر از آن است که شما او را وصف کنید، بالاتر از آن است که شما او را ستایش کنید «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ». بنابراین می‌شود «سُبُّوح»؛ حتی از محدود بودن مسبِّح است مقدّس است «سُبُّوحٌ عَنْ الْحَدِّ» است «قَدَّوسٌ عَنْ التَّحْدِيدِ» است «سُبِّحَ اسْمُ رَبِّكَ الْأَعْلَى».

بعد وجود مبارک حضرت فرمود این را «فاجعلوه فی سجودکم» آن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» را «فاجعلوه فی رکوعکم»؛ البته این ذکرها قابل تغییر است ذکر رکوع را می‌شود در سجود گفت، ذکر سجود را می‌شود در رکوع گفت اینها ذکرهای تعیینی نیست، اولویت دارد.

بنابراین او «أَعْلَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» است، حالا که «اعلی من کل شیء» است ما به مقدار فهم خود چگونه ذات اقدس الهی را معرفی کنیم؟ بعد چهار وصف را در اینجا ذکر می‌کند که از غیر خدا ساخته نیست: یکی «کان» ی تمامه همه اشیاء به نحو موجب کلیه به دست اوست، یکی «کان» ی ناقصه همه اشیاء به نحو موجب کلیه به دست اوست، یکی تنظیم راه و مهندسی راه به نحو موجب کلیه برای هر راهروی به دست اوست، یکی رهبری راه و نشانیدن به هدف به نحو موجب کلیه به دست اوست. «سُبِّحَ اسْمُ رَبِّكَ الْأَعْلَى» چگونه «اعلی» است؟ «الَّذِي

۱. التوحید (للصدوق)، ص ۱۴۶.

حَلَقَ». این «حَلَقَ» مطلق است حذف متعلق هم «یدلّ علی العموم». آن آیاتی که ناظر به این است که «کان» ی تامه هر موجودی به نحو موجب کلیه مخلوق اوست بیانگر همین نکته است. «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۱ این «خلق کل شیء» یعنی «کل شیء» که مصداق است برای شیء، چون ما از شیء مفهومی عام‌تر که نداریم هر چه مصداق شیء است مخلوق خداست؛ این اصل اول که «کان» ی تامه است. اصل دوم این است که هر چه آفرید به زیباترین وجه آفرید، ممکن نبود بگوید اگر این طور بود بهتر بود آن طور بود بهتر بود. فرمود: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۲ این «کان» ناقصه است یعنی هر چه آفرید زیبا آفرید همه اشیاء در حد طاووس هستند برای اینکه «أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» یعنی چه؟ یعنی این موجود هر چه لازم داشت به او داد ولو به صورت خرچنگ در بیاید، این خرچنگ که منظره‌ای ندارد و زیبا نیست، هر چیزی که در دستگاه رشد او، تغذیه او، تنمیه او، جفت‌گیری او، مادر شدن یا پدر شدن او و فرزندداری او خانه‌داری او لازم است خدا به او داد. این طور نیست که چیزی به خرچنگ بدهد که جانورشناس‌ها در درمان آن اشکال داشته باشند نه، اگر او بیمار شد راه برای معالجه او هست مشخص هم است مثل مسائل ریاضی؛ این «کان» ی ناقصه است. پس «کان» ی تامه «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ «کان» ی ناقصه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛ حالا خلق کرد که اینجا بماند یا بروند؟ فرمود: «الَّذِي قَدَّرَ» مقدار، مهندسی، قَدَر، قَدَرِ راه، راه را مشخص کرد این که نیامده اینجا بماند، این باید راهش را ادامه بدهد؛ اصل سوم یعنی سوم! راه را نشان داد، علامت‌ها، پیچ‌ها، کجا تُند کجا کُند، با چه سرعت، این را گفته یا نگفته؟ فرمود: «فَهَدَى»^۳ بله گفته است هدایت کرده، راهنمایی کرده کجا بروید؟ چه طور بروید؟ چه وقت بروید؟ با چه کسی بروید؟ همه را گفته است. این اصول چهارگانه برهان «الاعلی» بودن خدای سبحان است. پس نامی را

۱. سوره زمر، آیه ۶۲.

۲. سوره سجده، آیه ۷.

که انسان برای ذات اقدس الهی انتخاب می‌کند باید از هر نقص از هر عیب منزّه باشد، یک؛ تا بتواند به ذات اقدس الهی اسناد بدهد بگوید او این است. حالا که این نام قداست پیدا کرد به غیر او اسناد ندهد دیگری را «ربّ» نداند دیگری را «اله» نداند دیگری را معبود نداند بت پرست نباشد چون آنها که می‌گفتند اله ما همین است ﴿يَذَرُكَ وَآلِهَتَكَ﴾^۱ این اله مقدس است منزّه است برای اوست، این اسم را به دیگری نسبت ندهد، دو یعنی دو! هر چه که بخواهیم به «الله» نسبت بدهیم باید منزّه و مقدس باشد چیزی که برای «الله» است به غیر خدا ادا نمی‌شود اسناد داد ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ﴾ را، برای او برای بخواهی اسم انتخاب نکنید باید از هر نظر منزّه و مقدس باشد نام او را باید تقدیس کنی تنزیه کنی به غیر او استناد ندهید نگوئی فلان کس ربّ است فلان کس اله است، یا کاری که از او برمی‌آید از غیر او نخواهی، نگوئید اول خدا، دوم فلان شخص؛ این بخش پایانی سوره مبارکه «یوسف» زنگ خطر است برای همه ما. فرمود بسیاری از مؤمنین مشرک‌اند: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲ از امام (علیه السلام) سؤال کردند که چه طور می‌شود که اکثر مؤمنین مشرک باشد؟ فرمود همین که می‌بینید می‌گویند اول خدا دوم فلان شخص! می‌بینید می‌گویند اگر فلان کس نبود مشکل ما حل نمی‌شد؟ این کار خدایی را به غیر نسبت می‌دهد.^۳ اگر فلان کس نبود مشکل ما حل نمی‌شد؟! او و همه امکاناتش را ذات اقدس الهی دارد تأمین می‌کند نامی که مختصّ اوست به غیر او نسبت می‌دهیم این غصب است غصب اعتقادی است؛ بله اینها وسیله هستند خدا را شکر که به وسیله فلان شخص مشکل ما را حل کرد این با توحید هم سازگار است، با قدردانی و ادب اجتماعی هم همراه است به ما گفتند اگر کسی نسبت به شما احسان کرد حق شناسی بکنید بگوئید خدا را شکر که از راه شما این مشکل ما را حل کرد؛ این هم توحید است هم ادب اجتماعی است. اما بگوئیم که اول خدا دوم فلان شخص،

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۷۶.

خدا اولی نیست که دومی داشته باشد. پس نام را باید تسبیح کرد، یک؛ نامی که تسبیح شده است به غیر خدا اسناد داده نشود، دو؛ «الاعلی من کل شیء» نیست، «الاعلی من أن یوصف» است، سه؛ سرّ اعلی بودن او، این اصول چهارگانه است که خالق مطلق است «کان» ی تامه، مربّی و مدبّر مطلق است «کان» ی ناقصه، مهندس راه است، اصل سوم؛ رهبری راه را او به عهده دارد امر چهارم. ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ این می شود ترجمه تقریباً ظاهری آیات قرآن کریم. این کتاب چه عظمتی است خدا می داند.

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ﴾ «کان» ی تامه، یک؛ ﴿فَسَوَّى﴾ تسویه کرد، کم و زیادی را کار نداشت. هیچ موجودی ممکن نیست بگوید فلان حشره‌ای که در فلان دریا، در اقیانوس، در زیر فلان بوته به سر می برد ای کاش اگر مثلاً یک بال بیشتری می داشت بهتر بود، نه این طور نیست. برای او همین مقدار لازم است بهترین راهش هم همین است، دو؛ ﴿وَالَّذِي قَدَّرَ﴾، سه؛ ﴿فَهَدَى﴾، چهار. در بخش‌های دیگر فرمود به هر حال انسان که در این عالم زندگی می کند کشاورزی می خواهد دامداری می خواهد باغداری می خواهد، نمی تواند بدون غذا و معاشرت و تجارت کشاورزی و دامداری و اینها زندگی کند؛ فرمود اینها را هم برای شما تهیه کرده آنها را هم براساس ﴿خَلَقَ فَسَوَّى﴾ تعیین کرده است. ﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى﴾ زمین را به صورت چراگاه در آوردن هم ﴿مَتَاعاً لَّكُمْ﴾ هم ﴿وَالْأَنْعَامِ لَكُمْ﴾^۱ هم ﴿كُلُوا﴾، هم ﴿وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ﴾^۲ این دو بخش از آیات یک پیام ضمنی هم دارد آنجا که دارد: ﴿مَتَاعاً لَّكُمْ وَالْأَنْعَامِ لَكُمْ﴾ به هر حال این مزرعه و این گندم این پوستشان را حیوانات می خورند، مغز آن را انسان. اگر خربزه و میوه‌های دیگر باشد مغز آن را انسان‌ها می خورند پوستش را حیوانات. فرمود: ﴿مَتَاعاً لَّكُمْ وَالْأَنْعَامِ لَكُمْ﴾. در آیه دیگر فرمود: ﴿كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ﴾ مغز آن برای شما، پوست آن برای دام‌هایتان که مشکل

۱. سوره نازعات، آیه ۳۳؛ سوره عبس، آیه ۳۲.

۲. سوره طه، آیه ۵۴.

شما را حل کنند؛ منتها آدم باید بفهمد که اینها را قرین کرده برای چیست؟ نمونه‌ای را وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) ذکر کرده که بقیه را آدم می‌فهمد؛ این است که ائمه فرمودند: «عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»^۱ مصادیقی دارد فرمود یا کلیات را می‌گوییم شما جزئیات را استنباط کنید، یا اصلی را می‌گوییم شما مشابه آن را بفهمید بدون قیاس.

فرمود وجود مبارک امام سجاد در فضل علم و علما همین بس که ذات اقدس الهی نام علما را با فرشته‌ها یکجا ذکر می‌کند، این بیان نورانی امام سجاد است؛ استدلال می‌کند به اوایل سوره مبارک «آل عمران» که ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^۲ حضرت فرمود از این قرآن ﴿أُولُوا الْعِلْمِ﴾ با ملائکه، گرامیداشت مقام علم و علما روشن می‌شود.^۳ اگر همین خدا در قرآن فرمود: ﴿كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ﴾ این چه پیامی دارد؟ ﴿مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ﴾ این چه پیامی دارد؟ «علی‌ای حال» فرمود بشر به هر حال نیازمند به چراگاه است نیازمند به کشاورزی است نیازمند به باغداری است نیازمند به دامداری است، ما مرعا فراهم کردیم چراگاه فراهم کردیم تا دام‌های آنها به خوبی بچرند و حیات و زندگی اینها را تأمین کنند ﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى﴾ که بدانید به هر حال این چراگاه سبز همیشه سبز نیست. ﴿فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى﴾ آن پره‌های ضعیف و ریزی که دور انداخته می‌شود به وسیله آب و غیر آب، بعد سیاه‌رنگ می‌شود رنگ مایل به تیرگی دارد این پایان کار این فضای سبز است. هر چنی ﴿غُثَاءً أَحْوَى﴾ خواهد بود، هر درختی ﴿غُثَاءً أَحْوَى﴾ خواهد بود، هر مزرعه و مرتعی پایانش ﴿غُثَاءً أَحْوَى﴾ خواهد بود، هر سرسبزی یک پژمردگی آن را تعقیب می‌کند فرمود این هم حواس شما جمع باشد. این درباره توحید الهی است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۶۲۵.

درباره وحی و نبوت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اوایل بعثت است این آیات و این سور در اوایل بعثت نازل شد حضرت به خاطر علاقه و شدت انسی که داشت، هنوز آیات تمام نشده بعضی از کلمات را تکرار می‌کرد که در نظر شریفش باشد؛ این را بعضی‌ها نقل کردند. ذات اقدس الهی فرمود: ﴿سُقِرُّكَ فَلَا تَنسَى﴾^۱ تو در چند بخش معصوم هستی ما تو را برای بشریت پروراندیم، حواست جمع باشد. تو در بخش‌های فراگیری و فهمیدن معصوم هستی هر چه ما گفتیم تو می‌فهمی، چرا؟ برای اینکه تو که در مکه نیستی تو در کنار کعبه نیستی تو که در زمین نیستی ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۲ آوردیم آوردیم بالا، تو علم لدنی داری در علم لدنی که سخن از فراموشی و سهو و نسیان نیست؛ لدن یعنی نزد ما، ما که در مکه با تو حرف نمی‌زنیم، علم لدنی علمی نیست در قبال علوم دیگر مثلاً فقه و اصول و فلسفه و کلام و علم لدنی، نه! همین معارف و حقایق که بخش ضعیفی از آنها در دست بشر عادی است، آن مراحل کامله‌ی همین علوم را وقتی انسان برود بالا و در آنجا یاد بگیرد می‌شود علم لدنی، در مدرسه که هست که لدنی نیست در مسجد که هست لدنی نیست این علم عادی است این «لدی الناس» است «لدی الله» که نیست. فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى﴾^۳ لذا تلقی است نه استماع. به لقای این مطلب می‌روی؛ گوش بدهید این می‌شود علم‌های حوزه و دانشگاه، این علم لدنی نیست آنجایی که گوش می‌دهند یا می‌خوانند یا می‌بینند یا مطالعه می‌کنند چیزی می‌فهمند این علم عادی است علم لدنی نیست تو تلقی داری به لقای مطلب می‌رسی که کجا؟ در عرش. همیشه در عرش هستی ولو بدن تو در زمین باشد همیشه در معراج هستی ولو بدن تو در زمین باشد حالا یک معراج خاصی است که بخشی از آن در سوره مبارکه «اسراء» است بخشی از آن در سوره مبارکه «نجم» است ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۴ فرمود به تو که عربی مبین یاد

غی‌دهیم. در سوره مبارکه در سوره مبارکه «زخرف» می‌فرماید این کتاب ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱ و إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ^۲ اینکه می‌گویند به طناب الهی تمسک کنید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾^۳ «حبل» یعنی طناب، این طناب‌ها که کنار مغازه افتاده است این مشکل خودش را حل نمی‌کند این طناب اعتصام ندارد. اعتصام به طنابی حیات‌بخش است که به سقف بلند بسته باشد که آدم بتواند بگیرد و بالا برود و از هر خطری محفوظ باشد وگرنه کدام طناب است که به سقف بسته نباشد و مشکل آدم را حل کند؟ این طناب افتاده کنار مغازه این مشکل خودش را حل نمی‌کند، فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ «حبل» هم یک امر ممتدی است. تار و پود این حبل را، بالا و پایین حبل را در سوره مبارکه «زخرف» مشخص کرد فرمود پایین آن عربی است که دست شماست اما بالای آن نه عبری است نه عربی، نه تازی است نه فارسی؛ ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ اما ﴿وَإِنَّهُ﴾ ضمیر به همین قرآن برمی‌گردد؛ ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾ او «علیّ حکیم» است او عربی مبین نیست. به حضرت می‌فرماید تو عربی مبین را که در دامنه است که دیگران هم می‌شنوند اینکه در دست توست؛ اما تو «علیّ حکیم» را داری یاد می‌گیری ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ﴾؛ کجا؟ ﴿مِنْ لَدُنِّ﴾ اگر لدنی است و اگر آن ذات اقدس الهی حکیم است؛ پس تو «علیّ حکیم» را داری یاد می‌گیری، این عربی مبین مرحله پایین است یقیناً چیزی از یاد نمی‌رود؛ چرا ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى﴾ برای اینکه آنجا که آمدی جا برای سهو و نسیان نیست. پس در مقام تلقی ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾. هر چه که خدا فرمود او می‌فهمد، این طور نیست که منظور خدا را - معاذ الله - ذره‌ای برای حضرت پوشیده باشد هر چه خدا فرمود او یاد می‌گیرد؛ چون در علم لدنی جا برای سهو و نسیان نیست؛ این بخش اول.

۱. سوره زخرف، آیات ۳ و ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

اما بخش دوم گاهی ممکن است انسان مطلبی را خوب یاد بگیرد ولی حافظه او ضعیف باشد فرمود آن را هم ما تأمین کردیم ﴿سُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾ نسیان ندارد فراموشی ندارد، پس تو هر چه که گفتیم یاد گرفتی هر چه که یاد گرفتی حفظ کردی ﴿سُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾ - معاذالله - یک وقت خدا به ما نرسد این حرف‌ها را درباره این بزرگان بزنیم. مرحوم ابن بابویه قمی یک سهو قلمی داشت که - معاذالله - چیزی به عنوان «سهو التبی» و اینها گفت حالا که گفتن آن لازم نیست مرحوم شیخ مفید برآشت. اگر مرحوم شیخ مفید نبود کسی جرأت نمی‌کرد این حرف را به مرحوم ابن بابویه بگوید؛ چون می‌دانید آن کسی که بدن مطهرش بعد از هشتصد سال پیدا شده و سالم بود نسبت به مرحوم ابن بابویه نمی‌شود چنین حرفی زد؛ ولی مرحوم شیخ مفید است به میدان آمده گفت تو محدث هستی حرف خودت را بزن، تو را چه کار به این حرف‌ها! و اگر مفید نبود و وجود مبارک حضرت، آن حمایت را نمی‌کرد قابل تحمل نبود مگر می‌شود پیغمبر سهو بکند. فرمود ما جلوی سهو شما را گرفتیم و به هیچ وجه چیزی را فراموش نمی‌کنی دین که قابل کم و زیاد نیست تو یادت برود.

پرسش: ...

پاسخ: درباره مسئله «سهو التبی»، نماز قضا خواندن و اینها را گفتند^۱ و اگر - خدای ناکرده - در امور جاری اهل سهو و نسیان باشد، اطمینان مردم سلب می‌شود.

بنابراین فرمود ﴿سُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾ هیچ فراموش نمی‌کند، می‌ماند فصل سوم؛ فصل سوم این است که ممکن است حضرت تمام آنچه را که ذات اقدس الهی فرموده علمش را تلقی کرده، شده لدئی و تمام آنچه را که ذات اقدس الهی فرمود و او فهمید حفظ کرده؛ اما در مقام انشاء و ابلاغ، گاهی ممکن است در مقام لفظ در موقع املاء کردن در

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۸ - ۳۶۰.

موقع انشاء کردن ممکن است یک سبق و لحوقی کم و زیادی باشد اینجا را هم آیه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ یعنی قلمرو لب، منطقه دهن نورانی، تطهیر شده از سهو و نسیان است، جز وحی چیزی نمی گوید این می شود پیغمبر.

پرسش: ...

پاسخ: نه، آنجا که خود بدن را ذات اقدس الهی می فرماید رفته، رفته است. دارد همین پیغمبر امام جماعتی شد همه انبیا به او اقتدا کردند. وقتی حضرت از معراج برگشت مرحوم آقا سید علی صاحب شرح صحیفه سجادیه، این حدیث نورانی را نقل می کند که خودش می گوید من ۲۷ هشت واسطه به اهل بیت منتسب هستم، بعد این شعر معروف را نقل می کند که «أولئك آبائي فجئني بمثلهم *** إذا جمعنا يا جرير الجامع»؛ این سؤال را ایشان نقل می کند که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند که به هر حال شما کلمات الهی را شنیدید یا صوتی شنیدید این صوت شبیه چه صوتی بود؟ وجود مبارک پیغمبر فرمود چون بعد از ذات اقدس الهی که حسابش جداست - خدا باید صدا ایجاد کند، حنجره و اینها که نیست - محبوب ترین صدا نزد من صدای علی بن ابیطالب بود ذات اقدس الهی صوتی ایجاد کرد شبیه صوت علی (سلام الله علیه) که این با بدن است. بنابراین در جریان معراج حساب خاصی دارد در جریان ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ یک حساب دیگری دارد آن وقت این علم جا برای فراموشی ندارد.

۱. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

پس اصل علم لدئی است، صیانت از سهو و نسیان هم ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾؛ فصل سوم فصل انشاء و ابلاغ و رساندن به جامعه است، فرمود لبان مطهر تو معصوم از سبق و لحوق است کم و زیاد است سهو و نسیان است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

«و الحمد لله رب العالمين»